[illegible]

در دیاری که توئی بودنم آنجا حاجت نیست
آرزوهای دلم غایت به انصاف نیست

یک چشم زدن غافل ازان ماه مباشید
شاید که نگاهی کند آگاه نباشید

رساله در معنی حدیث ما ترددت
فی شیء انا فاعله

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین ولعنة الله
علی اعدائهم اجمعین وبعد چنین گوید بنده مذنب
واثق ابن عبد الرحیم تبریزی الاصل طوبی المسکن ومحمد شفیع
عبد الخالق حشرهما الله مع من لا یسبقه سابق ولا یلحقه
فائق صلی الله علیه وعلی آله ما نطق ناطق وذر شارق
که از جمله احادیث مشکله قدسیه این حدیث شریف
است که فی الجمله اختلافی در عبارات منقوله از
آن است در بعضی از کتب باین عبارت روایت

شده است که قال الله عز وجل فی الحدیث القدسی

ما ترددت فی شیء انا فاعله کترددی فی قبض روح

عبدی المؤمن فانه یکره الموت وانا اکره مسائته

و در بعضی دیگر از کتب باین طریق است که ما ترددت

فی شیء انا فاعله کترددی فی قبض نفس المؤمن یکره

الموت واکره مسائته ولا بد له منه و در بعضی از

کتب فی وفات المؤمن است و در بعضی از کتب

است که اللهم صل علی محمد وال محمد اللهم ان رسولک

الصادق الامین قال انک قلت ما ترددت

فی نسخة أنا فی علة کتبی و فی قبض روح عبدی المومن یکره الموت واکره مسائته واصل اشکال در نسبت دادن تردد است که از صفات مخلوقات است بخداوند جل جلاله وتحقیق مقصود موقوف است بر بیان بپنج مطلب اول علت نسبت دادن تردد است بخداوند جل جلاله از نردویم علت نسبت دادن تردد است بجناب اقدس اوسیوم رفع این عیب است بنوعی که اشکال باقی نماند چهارم بیان اسباب تردد است پنجم بیان اسباب رفع تردد است

از مؤمن مطلب اول علت نسبت دادن تردد بجناب احدی

الهی اینست که آنوقت که حکمت بالغه الهیه اقتضای

قبض روح بنده مؤمن کند باید قبض روح او شود

چنانچه در فرمان قضا جریان تخلف پذیر نباشد که فاذا جاء

اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون

و از آنجا که مؤمن اکراه دارد موت را و خداوند اکراه

دارد از ورود مکروه مؤمن برا و شبهه نیست

که جمع میان این دو امر مثل دوران امر بین محذورین است

که موجب تردد است مطلب دویم عیب نسبت دادن

تردد بجناب او نه جل شأنه العالی است که تردد موجب

تجدد و تغیر است و این صفات حوادث و مخلوقات است

در سبحی و اشکالی نیست که اتصاف ذات اقدس جامع

با الذات لایزال لایتبدل لا یتغیر بصفات حوادث

که مبتلا بزوال و تغیر اند محال است چنانچه در محل

خود براهین عقلیه و نقلیه بران اقامه شده است

بلکه این مطلب از واضحات بلکه از بدیهیات است

و حاجت ببرهان ندارد مطلب سیم ممکن است رفع

این عیب

این عیب و اشکال بچند وجه اول اینکه عیب میکند
موجب صرف حدیث از حمل بر معنی حقیقی ظاهر نشده
پس گوئیم که اصطلاح این کلام از مقوله
مجازات عرفیه است که بجهت بیان عظم شان
مومن وارد شده است تا خلق بر جلالت شان
مومن عند الله جل جلاله مطلع شوند که وارد شده که
مکروه مومن بر او انقدر خلاف رضای الهی است
که خلاق عالم را گویا مثل شخص متحیر میکند و اینکه
گویا میخواهد دست از حکمت بالغه و مصلحت قبض

روح مؤمن بردارد و قبض روح نفرمایید تا مگر وی بر

مؤمن وارونه نشود تا خلق طریق ادب را با مؤمن از

دست ننهند و حرمت بزرگی شان ملحوظ دارند عندالله

رعایت کنند پس هر گاه حدیث مجاز زنند نه حقیقت

اشکال رفع شد دویم آنکه نزد محققین ذات

اقدس نسبت تا اشکال لازم آید بلکه از صفات

فعلیه الهیه است که آن حادث شنیده است

و محل آن ثابت به حسب نسبت چنانچه روا است

که یکی را خلق فرموده ابرا و خلق نفرموده ازاو عزت

داده ابرا و عزت نداده ازاو منسان ذلک از ساب

و لا بد منه من القرینة و بعد ... عدمه

صفات فعلیه که از جمله آنهاست ؛ ده است و با الجمله
توضیح این کلام اینکه افعال بندگان نیست جز انکه فعل الله جو حدث
آشیا است و از جمله آشیاء افعال عباد است چنانچه
در کلام مبارک شیخ خود در سوره صافات میفرماید
که والله خلقکم وما تعملون یعنی خدا وند تعالی خلق فرموده
شما را و آنچه را آن شما عمل می آورید پس دلالت
این آیه مبارکه و ادله متعدده دیگر که در رساله که در
مسئله اثبات اختیار از زبان مکلفین ذکر کرده
ایم چنین میگوئیم تا افعال اختیاریه عباد داخل

فعل و اختیار بدان خصوصیت است ولیکن

الله عزوجل اختیار و فعل اثر از زیر آن تمام

بجهت بر این خلق مسخر باید که طالب اقبال را

اقبال علما مستغرق باید تا کلاه شوق اعتقاد بر سر

بنو صحابه بخیر و در حدیث قدسی مستغرق باید که طوبی

لعبد اجرت بید الخیر و ویل لعبد اجرت است

بید الشر و از بهر آن شخص متردد و ترددد و خلق

مستغرق باید تا واضح شغل باشد که در ترددد است

پس صحابه بخیر فعل عبد موصوف مشغول باقبال و ادبار

عطا بجو ز حضرت او بناظر لطف حق و نیز احسان

سعی از وی و با ولی باد یار را ادبار

و تردد و مشیت الله هم که موجد آنهاست با الوهیّت
موصوف مشغول باشتغال بصفات مفعولیّه
چنانچه میگوئی مشیت اعلانیه اثبات اینکه
خلق امکان نکرده و مشیت کونیه نیز بعلت
اینکه خلق کون فرموده پس امکان و کون اولا
و بالذات صفت مفعول است و ثانیا و بالعرض
صفت فعل اند مثل اینکه در علم نحو میگوئی مثلا
که زید ابوه عالم موصوف بعلم ابوه است اولا
و بالذات و زید است ثانیا و بالعرض پس حدیث

اثر ارا این بیان شدت احوال سکرات و نزول
موت است که چنان شنید و سخت است
که شخص مؤمن باین کمال ایمان و شدت شوقی
بسوی جوار رحمت الهی و فا نیست کرد بدنش اعضا
نامتناهیه الهیه چنان شدت موت ادراک نفس
میکرد اند که متردد میشود در میانه وصل
رحمت نامتناهیه و کشیدن تلخی موت
باز رکن وصل و نه چشیدن زهر موت پس
بجز تردد میشود که زود دیدنش را بست
نمکند

ممکنندر بفعل الله که موجد تردید اوست پس
بنا برین معنی نیز حدیث مجاز و اندر ان مبالغه
است و انتلالی یوقدر زیرا که اتصاف
فعل الله تردید یا ثانیاً بالعرض محض نیست
بلی اگر اولا و بالذات فرض محال تخیل ممکندر والله العالم
سنیتیم اینکه تردید صفت فعل موقوف
است دیرایت بفعل الله ممکنندر حتی بالذات و
بالعرض و علت نیست و دقّت اولوندسه تردد
بخود اینست که فعل موقوف رافتر تفاعل خلاف

نشمرده و توضیح این مطلب ولکن بطول می‌انجامد

اینست که تحقق هر مفعولی موقوفست بر

فعلی که او زننده اوست و ظهور هر فعلی نیز

موقوفست بر انفعال آن مفعول بعبارت اخری

مفعول در تحقق محتاج بفعل است و فعل

در ظهور محتاج بانفعال مفعول است یعنی

انکسار محقق نمیشود مگر بکسر و کسر ظاهر نمیشود

مگر بانکسار و همچنین مفعولی که فعل فاعل را اگر ظاهر

نمیسازد بعد از فعل دارد فاعل فعل جدا بوده

و هر مفعولی که بهم نهند متول مکنیته باشند خطاست

فعل

فعل مشغول واقرب بفعل میکرد وآخر الامر از شدت

قرب کارنی بجائی میرسد که صورت مفعول بعینه

صورت فاعل مشغول بحدی که ادعا میکنند همانچه را

که فعل ادعا میکنند و فعل هم از جهت اظهار غایت

قرب او و بیان شرافت او میگوید که چنانچه تو منی من

نیز توام اگرچه در واقع و نفس الامر من منم و تو توئی

مثلا حدیده المحمات کارنی در مقام قرب بجای میرسد

که فرقی در میانه او و نار ظاهر نیست پس او انا النار

میگوید و نار هم از جهت اظهار شرافت او در مقام

سب تصدیق کرده قبول التجا و سکینت و صفا عیل و درین

مقامات مختلف اند بقدر اختلاف صفای جوهر و اختلاف

انفعال جوهر و هر یک در رتبه خود صادق اند پس جوهر

انسان که مانند حدیده مجلات بقدر صفای اوست

نقره صافیه بقدر صفای آن و طلای خالص بقدر جلا

انگه عمر او و آلماس بقدر لطافت جوهر و مکذا فی کل

لجنبه و مسئله در انفعال هر شی بفعل الله بعینه

همین طور است در زمانیات باختلاف مراتب

انها همچنین آنچه در دهر و ملکوت و جبروت و

لاهوت است تا اول صادر از فعل الله و هو صبغة صبغ